

ماموریت کابل – 2

نویسنده: الکساندر برنز
برگردان: دکتر لعل زاد
لندن، اکتوبر 2014

پیشگفتار برگردان: الکساندر برنز در اواخر سال 1836 از طرف ایرل اکلند گورنر جنرال هند دستور می‌گیرد تا "ماموریت کابل" را به عهده گیرد. موصوف در راس هیئتی بتاریخ 26 نومبر با کشتی از بمبئی حرکت کرده و بتاریخ 13 دسمبر وارد خشکه در سند می‌شود. در روز نو سال 1837 به تاتا رسیده و بتاریخ 18 جنوری به حیدرآباد می‌رسد. بتاریخ اول مارچ به میتانی رسیده، بتاریخ 30 مارچ از خیرپور حرکت نموده و به روری بکهر پیشروی می‌کند. اتک را در ماه اگست عبور نموده و وارد پشاور میشود.

در ماه سپتمبر به ننگرهار رسیده، بتاریخ 20 سپتمبر 1837 وارد شهر کابل شده، با شکوه و جلال بزرگ توسط اکبرخان پسر امیر دوست محمد مورد پذیرائی قرار گرفته و داخل بالاحصار میشود. پس از هفت ماه بودوباش، بتاریخ 26 اپریل 1838 شهر کابل را ترک نموده، بتاریخ 30 اپریل به جلال آباد رسیده، مورد پذیرائی گرم اکبرخان قرار گرفته، از طریق دریای کابل به پشاور برگشته، بتاریخ 17 جون وارد لاهور شده و به اینترتیب، ماموریت او در کابل به پایان میرسد. این گزارش یا اثر در واقعیت، سفرنامه دوم او است که در سال 1841 بنام "کابل" در لندن به نشر می‌رسد:

شکارپور (دروازه اول خراسان)

ما از سکور به بکور (بکهر) گذشته، روز بعد به شکارپور و از آنجا به یک سرزمین نامعلوم سفر کردیم. ما از طریق بازارهای کثیف و وسیع آن توسط نماینده های حیدرآباد و خیرپور رهنمائی شدیم: حاکم آن منتظر ما بود و تمام میزبانان بشمول تاجران، بانکداران و مبادله کنندگان پول بزودی قرارگاه ما را محاصره کردند. ما از آنها اطلاعات زیادی در مورد برنامه های پارس بالای هرات و کندهار بدست آورده و در مجموع توجه ما به علت مکالمات آنها، از اندوس و سند به مسایل بسیار دلچسب و تکان دهنده جلب گردید که باعث تغییرات غیرمترقبه در برنامه ما گردید. رئیس بهاولپور که یک رابطه فعال با ما را از زمان ورود ما به اندوس نگهداشته بود، حال از من تمنا می‌کرد که "گام های خود را سریع تر برداشته و پرده های جدائی در بین خویش را به دور اندازیم". رنجیت سنگه با وجود آمدن ما در بین او و منطقه وسیع سند که بالایش مانند صید خویش نگاه می‌کرد، خشنودی زیادی نداشت، با آنها در دعوت هایش نهایت مهربان بود؛ دشمن او، دوست محمد خان کابل نیز برایم قاصد های فرستاده و تمنا می‌کرد تا با او ملاقات کنیم. ما برای ده روز در شکارپور باقی مانده و مصروف بررسی تجارت آنجا بودیم که قرار معلوم در تمام آسیا، چین و ترکیه گسترش داشت. شکارپور اولین شهر عمده در تجارت اندوس (دریای سند) است. این اهمیت نه نتیجه کدام برتری در تولید بومی، بلکه به علت انتقالات فوق العاده پول است که باعث ایجاد یک رابطه تجارتي در بین آن و بازارهای دور شده است. این شهر در جوار مرزهای شمالی قلمروی سند و به فاصله 28 میل در غرب اندوس قرار داشته و تقریباً عین فاصله از بندر بکور دارد. مرزهای سند بطرف شمال تا روزان، در مسیر راه کندهار و کلات، از طریق کوتل مشهور بولان امتداد دارد: به اینترتیب بازرگانان همیشه از شکارپور و دیره غازی خان (یک شهر بالاتر از آن) بحیث "دروازه های خراسان" یاد می‌کنند که منظور آنها از این نام نشان دهنده

سلطنت کابل است. راه‌ها تجارتي از هر مسير به شکارپور ميرسد؛ اما تمام ارتباطات در بالای خشکه است، با آنهم بازرگانان شهرهای بزرگ و کوچک اتفاق نظر دارند که منافع آنها در صورت ایجاد یک مسير آبی بسیار افزایش یافته و باعث تشويق تجارت آنها می شود.

تاریخ اعمار

شکارپور یک شهر باستانی نیست، اما همیشه یک محل قابل توجه برای همسایگان آن بوده است. آلور، سکور، بکور و روری به دنبال یکدیگر بوده و شهر فعلی از لکی (محلّی به قاصله 8 میل در جنوب آن) پیشی گرفته که در اختیار اسلاف رئیس موجود بهاولپور بوده و توسط نادرشاه اخراج شده است. قرار معلوم در 1617 اعمار شده، زیرا تاریخ آن با واژه عربی غوک یا بقه گفته شده که حرف های عددی آن سال هجری 1026 را بدست میدهد؛ این واژه همچنان نشان دهنده بعضی تصوراتی در باره اطراف آن میباشد که در پائین آن قرار دارد. سرایشی مملکت گواه آبیاری آسان آن بوده و در اثر کار های امپراتورهای دهلی که کانال های متعددی از اندوس کشیده اند، شکارپور با وفرت غذا همراه بوده و نسبت به هر بخش سند ارزان تر می باشد. برایم گفته شد که جمله مبهم "9 لکی سند" اشاره است به این بخش مملکت، یعنی مقدار عواید سند خاص یا اشتقاق شونده از ولایتی بنام مغولی. بومیان شکارپور که هند برتانوی را دیده اند، می گویند که شهر آنها توانائی تبدیل شدن به بنگال دومی را دارد. نادرشاه در فتوحات خویش شکارپور را دیده؛ اما همجواری آن با ممالک بسیار نا آرام مانع تبدیل آن به یک بازار تجارتي می شود، تا اینکه شهزادگان سدوزی حاکمیت خویش را در آن مستقر می سازند؛ رفاه آنرا میتوان از سال های 1786 در زمان سلطنت تیمورشاه دانست، کسیکه بار اول هندوها را در شهر مقیم ساخته و حکومت سند را به خانواده امیرهای موجود اعطا میکند. شکارپور یگانه محلّی در هند است که قبيله در آن نفوذ فوق العاده داشته و امیرها با احساس خوب در جستجوی محروم ساختن نفوذ آنها نبوده اند، با وجودیکه شکارپور در طول 16 سال گذشته تابع سند بوده است. عواید جمع آوری شده از آن در بین روسای حیدرآباد و خیرپور تقسیم می شود، خیرپور دارای سه سهم و حیدرآباد دارای چهار سهم بوده و مصارف دفاع آن نیز دارای عین تناسب است.

نفوس

نفوس شهر بیش از 30 هزار نفر است؛ اما باید بخاطر داشت که بر علاوه ساکنین واقعی، یکتعداد زیاد هندو های آن در سراسر آسیا به دنبال تجارت پراکنده بوده و فقط پس از فوت به خانواده های شان برگردانده می شوند. باشندگان آن متشکل از هندوهای قبایل بانیا، لوهانو و بهاتیا می باشد؛ اما سیکه های بابیه نانک بیش از نیم جمعیت را تشکیل میدهد. حدود یک دهم نفوس آن مسلمانان است؛ اکثریت آنها افغان های اند که یکمقدار زمین اهدائی یا "پتاس" را در زمان درانی ها بدست آورده اند، طوریکه در قبالة آنها یاد شده و در اطراف شکارپور مسکون شده اند. شهر با وجودیکه توسط باغ ها و درخت ها احاطه شده، بسیار باز است؛ زیرا یک دیوار گلی فرسوده دارد که نمی توان آنرا دفاع نامید. با آنهم هشت دروازه دارد. بازار آن گسترده بوده و 884 دکان مختلف دارد. بازار آن با بوریا پوشانیده شده تا بحیث سایه بان خدمت نماید، اما هیچگونه زیبایی مهندسی ندارد. خانه ها از خشت خام ساخته شده؛ آنها مرتفع و راحت اند، اما ظرافتی ندارند.

اقلیم

گفته میشود که اقلیم آن در تابستان بسیار داغ و طاقت فرسا بوده، تعداد زیاد حوض های راکد در اطراف دیوارها وجود داشته و عجیب است که مردم این محل را ناگوار نمیدانند. ترمامیتر درجه 26 را در نیمه اپریل نشان میدهد که شب هنگام به 59 سقوط نموده و در روز به 82 بالا میرود؛ اما برایمان گفته شد که درجه حرارت امسال بطور غیر معمول معتدل بوده و در امتداد اندوس (در خیرپور) ترمامیتر هم اکنون 96 درجه می باشد. آب به عمق 12 یا 15 فوت از سطح زمین پیدا می شود، اما دریا در جریان 3 یا 4 سال گذشته مسیر بزرگ اطراف آنرا زیر سیلاب نموده است. عواید زمین به استثنای مصارف جمع آوری و غیره حالا بطور اوسط دو نیم لک روپیه در سال است؛ گمرک و مالیه شهر حدود 64 هزار روپیه است، ارزش روپیه رایج پائین تر از 5.5 درصد در مقایسه به روپیه کمپنی است. اما این ارقام شامل تمام نواحی نیست که در اختیار افغان ها قرار دارند، نوشهره زیر کنترل لرکانه بوده و چندین جاگیرهای ثروتمند به اشخاص مذهبی بخشوده شده اند. طغیان دریا در این اواخر بطرف شکارپور بوده و باعث افزایش عواید آن گردیده (شاید نیم لک روپیه)، اما این افزایش را نمیتوان دایمی در نظر گرفت.

نفوذ بازرگانان

فقط لازم است نام شهرهای را گرفت که تاجران شکارپور در آنها اجنت دارد تا در باره گسترش نفوذ وسیع آنها قضاوت کرد. با شروع از شرق، هر محل قابل توجه از استراخان تا کلکته دارای یک مرکز شکارپور در آن است. لذا میتوان آنها را در مسقط، بندرعباس، عمان، یزد، مشهد، استراخان، بخارا، سمرقند، قوقند، یارکند، کندز، خلم، سبزوار، کندهار، غزنی، کابل، پشاور، دیره غازی خان، دیره اسماعیل خان، بکور، لیا، ملتان، اوچ، بهاولپور، امرتسر، جیپور، بیکانیر، جیسلمیر، پالی، مندیوی، بمبئی، حیدرآباد (دیکان)، حیدرآباد (سند)، کراچی، کلات، میرزاپور و کلکته پیدا کرد. در تمام این محلات اسناد مدار اعتبار بوده و در اکثر اینها یک تجارت مستقیم یا از شکارپور و یا از یکی از اجنسی های فرعی آن وجود دارد. اما قرار معلوم، تجارت بیشتر به سیستم بانکی شباهت دارد تا به تجارت جنسی (کالا)؛ اما با آنهم مقدار زیاد پول آماده در شکارپور وجود ندارد، چون در اینجا کدام ضرابخانه وجود ندارد که طلا یا شمش ضرب زده شود و لذا ضایعاتی در وارد کردن آن وجود دارد. برایم گفته شد که هندوهای استراخان در این اواخر به اسلام گرویده و در جریان دو سال گذشته برای اولین بار هندوهای بخارا بخاطر عقیده ایشان مورد ادیت و آزار قرار گرفته اند.

جشن دریا

ما به تاریخ 6 اپریل فرصت خوبی برای مشاهده مردم شکارپور داشتیم، زیرا در این روز یک جشن بزرگ به افتخار دریا بود که در ماه نو برگزار شده و امسال مصادف با آغاز ماه محرم یا رخصتی بزرگ شیعیان است. شکارپور به این مناسبت تقریباً کاملاً خالی شده بود، زیرا تقریباً تمام نفوس آن به سواحل کانال های سند رفته اند، جائیکه نمایشگاهی در زیر درخت های بلند دایر شده بود. فکر میکنم دوسوم مردم متشکل از زنان و اطفال بودند. آنها خود را در کانال ها انداخته و عبادت می کردند؛ بعداً همدیگر را با دست ها و یک لرزش صمیمانه اروپائی تکان می دادند؛ مادران و برادران برای اطفال و خواهران خود بازیچه ها و چرخک های انگلیسی خریداری کرده بودند. شیرینی و گوشت به اندازه کافی وجود داشت. ما به داخل از دحام رفتیم؛ چهره های مشخص صحنه یک جوهر مردان ریش خاکی بودند که بیشتر شکل ملاها را داشته و مانند دختران می رقصیدند و با زنگ ها در پاهای شان کوشش می کردند نقش عاشقانی را بازی کنند که افسون همدیگر اند. شکارپور به راستی می تواند با چشم های

تابناک دخترانش ببالد؛ این روز بهترین فرصت را میسر ساخت تا آنها را مورد قضاوت قرار دهیم.

خصوصیت مردم

شکارپوری ها مردان دانا، زیرک و بدون ادبیات اند، با آنهم آموزش اندکی که فراتر از گزارش و خواندن است. من شک دارم اگر بتوانم آنها را در یک زبان گرافیک و درستی توضیح دهم که توسط مولف بی رقیب "اناستازیوس" درباره برادران سمیرنا بکار رفته است: "تمام قلب های ایشان در البسه گشاد و نخی پیچیده است: آنها فکر می کنند مردان برای چیز دیگری به جز از خرید و فروش خلق نشده اند؛ کسانی که این کار را مصروفیت زندگی خود نمی سازند، چنان معلوم می شود که پایان زندگی خود را نادیده گرفته اند؛ من واقعا باور دارم که آنها برای هیچ مقصد دیگری ازدواج نمی کنند، مگر اینکه نژاد تاجران و بانکداران را زنده نگه دارند".

ما بتاريخ 10 به اندوس در محل مولانا چاکر (حدود 20 میل بالاتر از بکور) برگشتیم، جائیکه قایق های خویش را یافتیم. مملکت در طول نیم فاصله شکل یک بیسه کامل را داشت: یعنی در نزدیک شکارپور بیشتر باز بوده و زار عین زمین ها مصروف پاک کاری جویبار های بودند که از کانال سند منشعب گردیده و علت حاصل خیزی زمین های ایشان است. پس از چند روز آب داخل کانال ها می شود. در این موسم تمام مملکت با بته دارای رنگ بنفش (جاروب مانند) پوشیده بود. من هرگز در هیچ مملکتی وفرت گل گلاب نسبت به سند علیا را ندیده بودم، اما این گلها عاری از عطر اند. این وقت همچنان موسم شاه توت بود که مزه عالی دارد. اینها در اثر حرارت زیاد خوب پخته شده بودند که حالا بلندتر از 95 درجه فارنهایت است.

مزاری ها

قبایل وحشی که در سواحل غربی اندوس اقامت دارند، بوردی ها، بوگتی ها و مزاری ها حالا به دور ما جمع شده و همگان و عده اطاعت و رفتار خوب می دادند. موقعیت غارتگری مزاری ها برای مدتی باعث توجه حکومت ما شده و ما آنرا یک نکته شرط مذاکره با مقامات سند نمودیم که آنها را باید سرکوب کنند تا اینکه صلح در دریا تامین گردد. این موضوع باعث گردید که سیکه ها سربازان خود را به مملکت آنها سوق داده و حالا دو روستای ایشان را گرفته اند - یک واقعه که برای تمام جوانب یک موضوع هشدار دهنده و قابل تاسف است. بهرام خان رئیس مزاری ها با استفاده از فرصت، تسلیمی خویش به برتانیه را ارایه کرده و با من در خیرپور ملاقات نمود، با حدود 60 نفر از قبیله خود از جلگه ها و کوه ها، طوریکه او گفت، "برای قایم گرفتن دامن ملت برتانیه". این رئیس با رامشگران خود داخل قرارگاه ما شده و با خواندن ستایش ها و اعمال شجاعت در همراهی با صدای موسیقی "سیرینجی" یا گیتار، دارای صدای نرمتر از آلات موسیقی دزدان دریایی اندوس. این وحشیان (زیرا اینها کمی بهتر اند) با دیدن آلات موسیقی ما مبهوت و مسحور شدند: اما بهرام رئیس آنها بطور آشکار یک مرد صاحب احساس و قضاوت بود. آنها تماما قاطر سوار بوده و گفتند که قاطر ها نسبت به اسب ها بیشتر مطیع و آرام بوده و ظرفیت تحمل خستگی زیاد در "چپاو" یا تاخت و تاز ایشان را دارد؛ و وقتی لازم باشد که پیاده شوند، یک نفر میتواند نیم درجن آنها را نگه دارد. آنها این موضوع را با یک ضرب المثل کنجکاوانه ابراز داشتند: "یک مرد با یک زین در بالای یک قاطر میتواند زین خود را بالای یک اسب داشته باشد؛ - یک مرد با زین خود در بالای یک اسب می تواند زین خود را بالای سر خود داشته باشد". هنگامیکه هنرمندان آواز می خواندند،

من پرسیدم، موضوع که آنها انتخاب کرده اند چه بوده و طوریکه دریافتم، در وصف رئیس ایشان بوده است. ترجمه آزاد زیر نشان دهنده آن است:

آهنگ مزاری

سپاس از خدای که قلعه را تخریب کرد!
او همچنان مشکلات فقرا را برطرف خواهد کرد.
به التماس های بهرام گوش دهید،
یک رئیس سخاوتمند و مالک قلعه ها.
نیروهای او مانند امواج بحر اند؛
کرمان، دلداری فرماندهان مجرب او اند.
و او، یک گیلانی مقدس!
و او، یک آوچ مقدس!
او یکصد مرد دشمن را پاره کرد؛
شهرت او بحیث یک قهرمان در دوردست ها گسترده شد؛
کسانیکه دور اند، خواهند یافت که از چه بترسند.
دوازده هزار مزاری منتخب وجود دارد.
دربار او مثل میتای بزرگ است.
علی به او قدرت داده است.
نور خدا بالایش میتابد.
گوش های قاطر او مثل یک قلم است.
زین او یک هزار روپیه ارزش دارد.
دنیا میداند که لغاریها به مقابل او آمدند؛
او به خدا اتکا داشت و به جنگ رفت.
غلام محمد بام جنرال ارتش او،
رستم مسید دشمن را شکست داد:
پنجصد مرد آنها به قتل رسیدند؛
تمام دارائی آنها غارت گردید.
بهرام مزاری دشمن را فتح کرد".

مملکت این مردم از نگاه پشم خیلی غنی است، اما تمام لباس های آنها از پنبه درشت (نخی) بودند (سکیچ روحی این بلوچ ها که ضمیمه گردیده، مرهون دوست من کپتان هارت بوده و بصورت درستی نشان دهنده چهره های این مردان است). ما از تهور و جسارت خصوصیات ایشان فرصت های فراوانی برای استفاده در ارتش اندوس داشتیم.

دادخواهی

یک سفر 8 روزه ما را به ماورای مرزهای سند رسانید، زیرا ما یک باد خوب و در حقیقت کمی بیشتر از حد لازم را داشتیم، چون این باد باعث از بین بردن چند پایه و تیر و تقریبا کشتن سلمانی ما گردید که به داخل دریا انداخته شد؛ اما او یک حاجی بود که چهار مرتبه به مکه رفته و در این مورد توانست جان سالم بدر ببرد. یک روز وقتی ما سریعا در آب روان بودیم، توسط یک مرد تعقیب شده و اشتیاق فوق العاده او باعث شد تا قایق را توقف داده و به او گوش فرا دهیم. او تقاضا داشت، از آنجائیکه حالا آقای مملکت شده ایم، باید یکتعداد زمین

های او را که در زمان نادرشاه از خانواده او گرفته شده و هنوز قباله هایش را در دست دارد، برایش برگردانیم؛ از آنجائیکه قوانین اینجا نامعلوم است، او بر ایمان بار بار اطمینان داد که ما قدرت این کار را داریم، به شرطی که اراده آنرا داشته باشیم. ما اقناع این مرد و تعداد دیگری را در زمان های مختلف ناممکن یافتیم، زیرا ما هیچگونه تمایلی نداشتیم تا در مسایل محلی این مملکت و همچنان یکتعداد زیاد دیگری که با آنها معاهدات داشتیم، مداخله کنیم. غالباً توضیح اهداف من از این مأموریت بی فایده بود: یکتعداد با صدای بلند حیرت خویش را اظهار کردند؛ تعداد دیگری و بخصوص روسا در سکوت با اعلامیه من گوش فرا دادند، اما تقریباً همگان بطور آشکار باور نمی کردند.

کباب تمساح

ما در نزدیکی بندر باره مردان ماهیگیری را دیدیم که فعالانه مصروف تقسیم نهنگ (سیسر) بزرگی در بین خود بودند که به تازگی صید کرده بودند. این هیولا به مفصل ها و توتها قطع شده و یکتعدادی که مصروف خوردن آن بودند، بر ایمان گفتند که کباب آن مزه دار است. من پرسان کردم که آیا این حیوان مردم را نمی خورد، ماهیگیران قویاً اعتراض کرده و اطمینان دادند که نهنگ ها و تمساح ها بصورت کامل با خوردن ماهی زندگی می کنند! من با بهره بردن از بقه، اسپ، کوسه ماهی و شتر مصمم شدم تا فقره جدیدی را در فهرست تجارب غذایی خویش افزوده و برای خوردن کباب- تمساح کوشش کنم؛ اما دریافتم که این غذا نامرغوب، الیافی، خشک و بی مزه بوده و بزودی از خوردن آن دست کشیدم. شاید هنر پختن تمساح در مراحل طفولیت آن باشد. کیسه صفرای حیوان بطور محتاطانه نگهداری شده و بحیث یک دوا در موارد زخم های باز و ریزشی (چرکین) استفاده می شود. ما فرصت آنرا داشتیم تا بزودی حقیقت گفتار ماهیگیران را ثابت کنیم که این موجودات با خوردن ماهی زندگی می کنند. ما بیش از یکصد نفر را استخدام کرده بودیم تا کوشش کنند یکی از این "بولان" یا گراز های آبی را شکار کنند و با وجود تلاش های غیرموفقانه، آنها توانستند یک تمساح بزرگ (گوریل) را شکار کنند که حدود 13 یا 14 فتن طول داشته و آنرا چنان بسته بودند که شهکار سواری آقای واترتون بر پشت شکار را میتوان بدون خطر اجرا کرد (این نمونه را حالا میتوان در موزیم بمبئی شاخه انجمن آسیائی دید). وقتی این هیولا کشته شد، دریافت گردید که در شکم آن چهار پولا یا ماهی- سمور قرار دارد و نشان داد که علاقه او به ماهی تصفیه شده و همچنان رد تاکید سندیان مبنی بر اینکه این ماهی ها بالاتر از بکور نمی روند. ما در باره قدرت تمساح و علت این ماهی کاوش نمودیم که یک مرد آبی (کسانی که نزدیک دریا زندگی میکنند) بسادگی خاطر نشان کرد، "چرا آن حیوان نتواند بهترین های دریا را داشته باشد، وقتی می بیند که حاکم آن است؟" ما در هرجائیکه جریان نرم بود، میتوانستیم تعداد زیاد نهنگ ها را مشاهده کرده و به آنها به فاصله فیر تفنگچه نزدیک شویم: من به تعداد یکصد دانه آنها و تعداد بیشمار جوانتر آنها را در ساحلی دیدم که به آسانی می توانستند صید شوند.

بهاول خان

ما بتاريخ 22 اپریل به میتانکوت رسیده و خود را در یک زمین جدید یافتیم؛ اما قبل از بالا شدن به اندوس چند میل در بالای چیناب از کشتی پیاده شده و به خاطر ملاقات دوست محترم سابق خود بهاول خان در اقامتگاه احمدپور او پیشروی کردیم. ما از آنجا به بهاولپور گذشتیم؛ با پائین شدن از گارا که در اینجا بنام ستلیج یاد می شود، از اوچ گذشته و به میتان برگشتیم، پس از تقریباً یک ماه غیابت که بی فایده سپری نشده بود. ما بهاول خان را یافتیم، طوریکه

انگلیس ها او را همیشه بحیث یک دوست حقیقی و میزبان سردارانه یافته است. او کلبه های چوبی در هر مرحله آباد کرده بود که ما در مسیر خویش بطرف او فرود میآمدیم؛ در صورت عدم اقتناع با گوشت های طبخ شده معمول، مهربانانه پرسیان نموده بود که ما چه چیزی را ترجیح میدهیم. کسانی برایش گفته بودند که ما علاقمند بقیه ها هستیم: به این ترتیب تمام حوض ها و خندق ها تلاشی، پاک کاری و با بقیه ها پر شده بودند؛ اما افسوس! این خان ارزشمند به هنگام ورود ما دریافت نمود که این موضوع بالایش تحمیل شده است: لذا دوباره اجازه داد که بقیه ها آزاد گردیده و ما سرگرمی زیادی داشته و برخلاف افسانه های مشهور، مرگی نداشتیم. ما در بهالپور یک افسر محترم بنام کپتان ایمفیرسن را دیدیم که در خدمت خان قرار دارد و همچنان یک مرد انگلیسی بنام کرافورد، یک شخصیت بیماندنی که تقریباً زبان بومی خود را فراموش کرده بود.

ماجراجوی فرانسوی

ما در بهاولپور شنیدیم که یک اروپائی در یک کاروانسرای وجود دارد، لذا فوراً برایش دعوت فرستادیم تا با ما بپیوندد. معلوم شد که او مونسیر بینور ارگود، کپتان پیاده است که از لاهور آمده: او یک جمهوری خواه سرخ- داغ بود؛ پس از اینکه از میز برخاستیم، در چیزهای خوبی که میتوانست سبقت کند و تا نیمه شب ادامه داشت، فریاد های "آزادی! مساوات! و سیمانیانیم مقدس! (سوسیالیزم خیالی)" بود. صبح بعد زود هنگام داخل اتاق من شده و فریاد زد، "ساعت 7 صبح است، من فوراً باید برخیزم، زیرا جنگ و آگرم آغاز شده و یکساعت قبل پدرش در آن کشته شده است!" برای تاجگذاری خودش، مونسیر اعلام کرد که در مسیر کابل برای رسیدن به دوست محمد خان بوده و مجبور است پیراهن سبز پیامبر را برافراشته و بر این سیکه های رزیل و اوباش حمله کند؛ آنهم با تصمیم یک برنامه اولی برای کاریدن کچالو برای معیشت سربازان. ما به این نتیجه رسیدیم که مونسیر دیوانه شده؛ اما طوریکه فانی کیمبل در مورد امریکائیان می گوید، "شاید طور دیگری باشد"؛ و سوال اینکه "شما چگونه به این نتیجه رسیدید؟" شاید باعث توضیح تمام مسایل گردد. مونسیر ارگود نیز شیوه های برای دیوانگی خود داشت، زیرا او سفر مصئون خود به کابل را از طریق کوتل بولان و کندهار نموده بود؛ چیزیکه زیاد سهل نیست؛ پس از آن، وقتی من افتخار ملاقات دوباره او را داشتم، برایم گفت که او "خود را با شمشیری در بالای سرش و انزال کلمه نجات داده است!" یعنی خدای دیگری نیست بجز از خدا و محمد پیامبر او است.

مسلمان شدن هندو

اما کمی پس از این صحنه های تفننی شاهد گرویدن واقعی یکی از مهران دکتور لارد بودیم؛ کسیکه با هندوایزم و جزم اندیشی های آن ناراض شده و مصمم به مسلمانان گردیده بود. این موضوع در چاکر (مقابل میتانکوت) رخ داد، جائیکه پیر، یک ملای صاف بنام خدا بخش از اعتبار معجزه و شایستگی نگهداری یک مکتب برای اطفال برخوردار بود. مصاحبه ها و پیام های گوناگون در بین جوانب صورت گرفت؛ اما روحانی از ما هراسیده و از داوری بدون اجازه ما ابا ورزید. با استنطاق از این مرد و دلایل آن، او تصدیق کرد که این یک اقدام داوطلبانه بوده و از مدتی بدینسو اراده آنرا داشته است؛ چون ما احساس کردیم که هیچ حقی نداریم تا با اراده او مخالفت کنیم، لیتنانت لیچ و من تصمیم گرفتیم در مراسم او حاضر باشیم. ما یک دسته حدود 150 نفر را دیدیم که در یک تشریفات و آرامش بزرگ در زیر یک سایه نشسته و زمین با نمدها فرش است. در اینجا پس از چند جمله متمم دیدیم که مانکوی هندو به آغوش اسلام راه مییابد و نام او به اسم دلپذیر "شیخ دین محمد" تبدیل می شود. پیش از مراسم،

روحانی با آوردن او در پیش روی مردم سه جمله مشخص عقیده اسلامی را تکرار کرد و هندوی پیشین آنرا بدون لغزش دنبال نمود: در نتیجه ازدحام فریاد کردند، "مبارک" و مسایل با یک ضیافت پایان یافت. این گرویدن نمی تواند یک عیسوی را راضی سازد؛ با آنهم این عمل یک گام کوچک در جهت گذار از هندوایزم، خرافات و زشتی های آن به اسلام (حتی با تمام نواقص و پوچی آن) نمی باشد. از آن روز بعد این مرد به یکی از "مردمان صاحب کتاب" تبدیل شده و با مقام دنیوی و صداقت مذهبی تمجید می گردد. روحانی چاکر یک مرد با نفوذ در این بخش ها بوده و به احترام او باور دارم؛ خانواده او زمانی متان را در اختیار داشته و گور اسلاف او در آنجاست. در این اوخر که سیکه ها از اندوس پائین گردیدند، امیرها خواهان دعای او شدند. او جواب داد، "این ضرور نبوده و آنها پیشروی نخواهند کرد"، - یک فرضی که بر بنیاد دانش اوضاع استوار بوده، درست ثابت شده و وسیعا اعتبار روحانی را افزایش داده است. با آنهم او سندیان را بخاطر نادیده گرفتن منافع ایشان سرزنش کرده و به آنها گفته است، همچنانکه جهان بوسیله تقدیر اداره می شود، بوسیله تدبیر نیز اداره شده و آنها نباید از آن چشم می پوشیدند، بلکه باید سربازان خویش را آماده می ساختند.

دون جوز گونزالویز

ما بتاريخ 22 از متانکوت با قایق حرکت کرده و از افسران بهاول خان رخصت گرفتیم. خان برایم وعده کرد که تاریخ قبیلۀ خود را برایم فرستاده و این وعده خود را با نتیجه شمارش تمام پیروزی های خود در شکار با یک گزارش طویل و مفصل انجام داد. در مقابل از من تقاضا کرده بود تا برایش یک جهان نما تحفه بدهم که متعاقبا برایش فرستادم و در عین زمان با یک نقشه زیبای مدینه که توسط یکی از طراحان ما (آقای گونزالویز) کشیده شده و در تطابق با نقشه بود که او از مکه داشت. من تا اینجا نتوانستم خوانندگان خود را با این عضو بسیار مفید دسته خویش معرفی کنم، کسیکه من مرهون چندین نقشه هستم که او به نمایش گذاشته است. من باید برای او لقب دون جوز را بدهم که اگر میراثی نباشد، توسط همگان برای او اعطا شده، از پرتگال و بومی گوا بوده و در پروپاگندای آن شهر آموزش دیده است. هنر او موسیقی بوده و نقشه کشی (رسمی) را نیز به آن افزوده است. او در پهلوی زبان خود، یکمقدار لاتین، کمی فرانسوی و انگلیسی بلد است: در حقیقت او افتخار بلند خود را به شهر البکورکو داده و با نمایشات کاموین هموطنش (وقتی از خانه دور بوده) همدردی نموده است. او قلب خود را در عقب گذاشته، اما نه معنویات خوب خود و هم گرایش همجنس گرایی و استعداد موسیقی که غالباً روح بخش ما در بالای اندوس بوده و وقتی که برف های هندوکش بالای ما اخم کرده بود، گیتار آله دلخواه دون بود، اما بعضی اوقات اکوردیون هم می نواخت و برای ما "خانه، خانه شیرین" در زبان بومی ما و "کا ایرا" فرانسوی، یک هوای وفاداری در پرتگالی یا همراهی شاد در رقص هسپانوی خودشان را میداد. دون جوز گونزالویز در مجموع یک شخصیت بسیار ناب و مطلوب همه در بین ما بود: او در جریان روز با حرفه و مراقبت در رسمای خود مصروف بوده و وقتی از او دعوت میشد که پس از شام با ما بییوندد، هرگز در روح بخشی شب های ما ناکام نمی گردید. من فکر می کنم او هنوز هم در بمبئی است و اگر این صفحه در مقابل چشمان او قرار گیرد، امیدوارم آنرا طوری در نظر گیرد که با تمنیات بسیار خالصانه برای پیروزی های آینده او نوشته شده و تبریكات مرا بخاطر برگشت مصئون به سنحورا (بانوی) خود بپذیرد.

افسران رنجیت سنگه

ما در میتان با افسران رنجیت سنگه پیوسته و توسط آنها با تمام تجمل و تمایز مورد پذیرائی قرار گرفتیم که او بهنگام پذیرائی از مهمانان خویش مهیا می سازد. پول، شیرینی و غیره برای ما آورده شده و حری سنگه (یک آشنای سابق) مهماندار ما تعیین شده بود. اولین تحفه این ماموریت برای ما یک قوچ دارای شش شاخ بود که در اول فکر کردم شاید نشانه چیزی باشد، اما معلوم گردید که آنرا بحیث یک هدیه طبیعت برای ما آورده و هیچ تردیدی نداشته که بسیار گرانبها پنداشته می شود. ما میتانکوت را پیدا نکردیم، با وجودیکه در یک موقعیت جغرافیائی مناسب برای یک بازار بزرگ تجارتي قرار داشت. این مملکت خیلی در سطح پائین قرار داشته و مواجه به سیلاب است. در اینجا یک محل باستانی در غرب آن قرار دارد که بنام آگای نامیده شده و پشته که در بالای آن میتانکوت ایستاده، نشاندهنده عصر بزرگی است. حرد در جوار دجیل که در مقابل آن قرار دارد، باور میشود که نام خود را از حری، یکی از بردگان الکساندر گرفته باشد.

اندوس در میتان

از میتان ببالا همه چیز برای ما نو بود: ما در بالای یک دریای قبلا ناشناخته قرار داشتیم که هرگز توسط یونانی ها یا برتانوی ها پیموده نشده و نمی دانستیم چقدر بالا خواهیم رفت. حالا آب خیزی جریان داشته و دریا متعاقبا سریع تر و بزرگتر می شد؛ اما من پس از مشاهده محتاطانه متوجه شدم که اندوس در قسمت بالائی خویش نسبت به مسیر پائینی آن به مراتب پُر است؛ در مورد آخری، به علت تخلیه یا استفاده در زراعت و تبخیر نابود می شود. بالاتر از محل اتصال اندوس و چیناب، مملکت هم اکنون قسما زیر آب قرار داشته و نباتات پر از جگن نشان میداد که خاک بسیار مرطوب است. به هنگام سیلاب، میلان آب بطرف غرب می باشد. موضوع تخلیه دریاهاى پنجاب و اندوس بصورت محتاطانه توسط لیتنانت وود بررسی شده، در حالیکه دکتور لارد توجه و دقت زیادی برای دریافت مقدار گل موجود در آب این دریا ها و خاصیت آن معطوف داشته است. دریافت شده که ترکیب آن متشکل از سنگ چقماق، خاک زاجدار، کاربونیست چونه و مقدار کم مواد نباتی است. نتیجه آن توسط دکتور لارد در "خاطرات جلگه های اندوس" داده شده است:

خاطرات دکتور لارد

"برای دریافت مقدار تخلیه آب میتوان 300 هزار فتمکعب آب در ثانیه را فرض کرد. اگر یک پنجصدم را هم تناسب گل فرض کنیم که کمتر از ضمانت تجربی است. اگر وزن مخصوص گل را 2 فرض کنیم که به ارتباط سیلیکا (سنگ چقماق) دور از حقیقت نیست. لذا تناسب آن بعدا یک بر هزار خواهد بود؛ از اینجا میتوان دریافت که برای هفت ماه مشخص این دریا حدود 300 فتمکعب گل در هر ثانیه تخلیه می کند یا یک مقدار خاک کافی برای ایجاد یک جزیره به طول 42 میل و عرض 27 میل و عمق 40 فتم؛ که متعاقبا (عمق وسطی بحر در ساحل 5 فاتوم میباشد) حدود 10 فتم بلندتر از سطح آب میشود. هر کسی بخواهد این محاسبه را برای صدها و هزارها سال انتخاب کند، میتواند خود را قانع سازد که چه کارهای میتواند در مقابله با دلتاهای تولید شده در زمان حاضر انجام دهد".

دیره غازی خان (دروازه دوم خراسان)

یک مسافرت 8 روزه ما را به دیره غازی خان آورد، زیرا باد جنوب بصورت قوی و مطلوب میوزید. گفته میشود، عمرو برای خلیفه عمر نوشته بود که مصر در پی ظهور یک مزرعه

گرد و خاک، یک بحر آب پاک و یک باغ گل پیدا شده است. ما گرد و خاک زیادی در سند پائین داریم؛ ما حالا به یک بحر آب پاکی برخورداریم که غالباً از ساحل به ساحل نمی توانستیم ببینیم؛ اما ما درجائیکه قرار داریم، هیچ چیزی بجز از بته های بلند گز نمی بینیم، ما فرض می کنیم باغ گل را در کابل ببینیم. ما در سفر (دریائی) خود ریک نوشهره، بندر جتوئی و شیرو را عبور کردیم؛ اما اینها خشکه بوده و فقط میتواند از سر دکل دیده شده و موقعیت آنها توسط درخت هایی نزدیک آنها نشانه شود. دریا به چندین شاخه تقسیم شده و ما مسیر خود را بدون رهنما از طریق یک جریان یکنواخت خسته کننده انتخاب کردیم. درجه حرارت آب در ساعت 2 صبح 84 بود، در حالیکه هوا 108 بود. باد به هنگام شام و رسیدن ما از طرف جنوب (پس از آفتاب نشست) وزیده و داغ و خسته کننده بود. ما نمی توانستیم بدون پرده های سردساز نان شب را بخوریم و درجه حرارت از 94 پائین نمی رفت. اقلیم همانطور که تصور می شد، کسل کننده بود. آفتاب مانند یک کتله شدید آتشین برآمده و تا وقتیکه در افق می تابید، یک گرمای سوزان را پرتاب می کرد. مریضی عمدتاً تب، دامنگیر تعداد زیاد ما گردید، اما شکایت ها بدون شک از حالت غیرفعال تشدید می گردید، زیرا آنها مجبور بودند در قایق ها باقی مانده و با پرخوری که باعث افزایش انرژی میگردد.

دیره جات

لازم است شرح مختصر مسیری را بدهم که ما حالا داخل آن شده ایم و از چندین نقطه نظر دلچسب است. مملکت طرف راست اندوس در زیر سلسله کوه نمک و تا نقطه که آن دریا با آب های پنجاب وصل می شود، بنام دیره جات یاد میگردد. نامگذاری آن از دو شهر اساسی این مسیر یعنی دیره غازی خان و دیره اسماعیل خان مشتق شده است؛ دیره جات جمع واژه عربی دیره است. بخش های پائین آن بنام محلی سند و بخش های بالائی آن به علت هم مرز بودن با کوههای سلیمان بنام دامن (یا مرز) یاد میشود. خود مملکت هموار بوده و در مناطق زیادی حاصل خیز است، بخصوص در مجاورت هر دو دیره؛ اما بطرف غرب دریا، حتی به فاصله فقط چند میل هیچ چاهی وجود نداشته و خاک کاملاً بالای باران و آب کوه ها وابسته است که در آن هیچ دانه و غله وجود ندارد. درجانب مقابل دریا، در لیا، اندوس بطرف شرق سرازیر شده و زمین های که فوق العاده حاصل خیز و دربرگیرنده دانه های سنگین است بنام "کوشی" یاد می شود. از لیا بندر بزرگ کهیری مسافران را از ماورای اندوس به دیره جات می رساند، جائیکه کوه ها بواسطه مسیرهای کاروان های قطع می شود که به جانب کابل و کندهار میروند و در اینجا است که بزرگترین کاروان های هندی قبل از عبور به غرب بسته بندی شده و دیره جات را از بلندترین درجه اهمیت تجارتي برخوردار میکند.

افغان های لوهانی و مسیر آنها

از کلکته از طریق لکنهو، دهلی، هانسی و بهاولپور؛ - از بمبئی از طریق پالی، بیکانیر، بهاولپور و ملتان؛ - از امرتسر از طریق جونگ و لیا؛ - و از خود دیره غازی خان در جنوب از طریق بهاولپور؛ تمام این مسیرها در شهر کوچک دیره بند حدود 30 میل از دیره اسماعیل خان یکجا می شود. در این نقطه مسیر مشهوری از طریق دریای گومل با کوتل گولیری آغاز می گردد که همیشه توسط افغان های لوهانی پیموده میشود. یکتعداد این مردم داخل کوههای بلندتری می شوند، در غرب تاک و همچنان از طریق یک کوتل پست تر بنام "چیری" در پائین آن؛ اما تمام این مسیرها سرانجام حدود 45 میل از دیره بند یکجا می شوند. افغان های لوهانی یک مردم چراگاهی و کوچی بوده و تعداد زیاد آنها سالانه برای خریداری امتعه به هند می روند؛ در اینجا با بسته بندی در اواخر اپریل و با یکجا شدن با خانواده خود که زمستان را در

سواحل اندوس سپری کرده اند، داخل خراسان می شوند، جائیکه موسم تابستان را در آن می گذرانند. آنها این تغییر اقامت را در یک نظم ثابت با سه تقسیم یا "کاپری" انجام میدهند که فکر میکنم به معنای مهاجرت است؛ این کاپری ها شامل نام های ناصر، خروتی و میانخیل است که نام های شاخه های قبایل آنهاست. اولی بسیار پرنفوس بوده و همراهی شان حدود 50 تا 60 هزار گوسفند میرود؛ اما آخری همان است که تاجران هندو و خارجی ها همراهی شان سفر می کنند. خصلت گسترده انتقالات را میتوان از کتاب های گمرک تخمین کرد که نشان دهنده 5140 شتر باری با امتعه عبورکننده در سال جاری است، به استثنای آنها که حامل خیمه و بار مردم بوده و تعداد آنها به 24 هزار شتر میرسد که ناصر دارای 17 هزار، میانخیل دارای 4 هزار و خروتی دارای 3 هزار میباشد.

مسیری که آنها عبور میکنند، شکسته، صعب العبور و مسیرهای آبی گومل است که از طریق مملکت وحشی و کوهستانی وزیری ها میگذرد؛ اما لوهانی ها دارای ارتش و سربازانی اند که اموال خود را با خارجیانی که همراهی آنها سفر می کنند، محافظت می نمایند. آنها در اواسط ماه جون به کابل و کندهار می رسند، زمان کافی برای ارسال سرمایه خویش به بخارا و هرات؛ و در آخر اکتوبر، با فرا رسیدن زمستان با عین ترتیبات به جلگه اندوس پائین می شوند با آوردن اسپ ها، رنگ ها، میوه جات و تولیدات کابل در بدل اجناس هندی و برتانوی. این مسیر تجارت باستانی است؛ زیرا ما دریافتیم که امپراتور بابر در سال 1505 گفته که او به هنگام کمپاین در دیره جات بالای یک کاروان تاجران لوهانی حمله و "مقدار زیاد البسه، عطریات، شکر (قند و بوره) و اسپ های" آنها را غارت نمودیم و هنوز هم همان موادی است که تجارت آن جریان دارد. این مربوط امپراتور است بگوید که در جریان مشکلات خود، این تاجران لوهانی را غارت نموده و پس از آن، وقتی در بالای تخت کابل می نشیند، به آنها لباس مردانگی می پوشاند.

مسیرهای هند به کابل (دروازه های خراسان)

با توضیح مسیرهای کاروان لوهانی همچنان باید تمام مسیرهای دیگری را توضیح دهم که از هند به کابل میرود؛ اما مشکل است توضیح شفاهی داده شود. از هند سه شاهراه بزرگ وجود دارد: اولی از طریق لاهور و اتک، دومی از دیره جات (در بالا ذکر گردید) و سومی از طریق کوتل بولان از شکارپور به کندهار. در وسط این راه ها، همچنان مسیرهای متعدد دیگری وجود دارد که یک تعداد آنها با استعمال کتله های بزرگ مردان مسلح استفاده می شود؛ اما آنها در حال حاضر توسط تاجران استفاده نمی شود. آنکه از دیره غازی خان شروع می شود، از بالای کوتل سخی سرور و از طریق بوری به کندهار میرود، در زمان حاضر توسط شاهان کابل استفاده می شود تا از تجمل مانگو (ام) استفاده کنند؛ من اشخاصی را ملاقات کردم که میوه را دیده اند که از طریق آن به کندهار از اندوس در 8 یا 9 روز رسیده است. اقلیم بوری که بسیار مطلوب است، نه تنها توسط الفنسنتون بلکه توسط تمام بومیانی توضیح شده که من از آنها پرسان کردم؛ این همان مسیری است که بابر با ارتش خود و پس از کمپاین 1505 که فوقا تذکر رفت، به غزنی گذشته است. اسپ او از کمبود غله رنج برده، اما بحیث یک مسیر کاروانی فکر نمی شود که از کوتل گولیر پست تر بوده و فقط در سالیان آخر متروک شده باشد؛ در واقعیت، در زمان حاضر برای ارسال معلومات سریع به هند و از آن توسط قاصدها استفاده می شود. از دیره اسماعیل خان بطرف شمال پشاور هیچگونه انتقالات مستقیم وجود ندارد. راهها بسیار خراب و مردم آن درنده اند. با آنها یک راه خوبی از طریق دریای کرم به کابل وجود دارد. از دیره غازی خان در جنوب دجیل و حرنه، راههای وجود دارد از بالای کوههای پست به باغ، دادور و کوتل بولان: این مسیرها توسط کاروان های

بزرگ در مدت 25 سال گذشته مورد استفاده بوده است. دیره غازی خان و شکارپور (طوریکه در بالا گفتم)، همیشه توسط مردم بحیث دو "دروازه خراسان" نامیده شده است.

ترافیک دیره غازی خان

تاجران تولیدات بومی خود را از یک همسایه که بسیار مفید واقع شده، با مفاد زیادی صادر میکنند؛ سازندگان آنها را تبدیل و از ممالک مجاور البسه وارد می کنند یکجا با امتعه خارجی که برای مصارف داخلی میرسد. خود دیره غازی خان یک شهر تولیدی (سازنده) است، اما توسط ملتان و بهاولپور پیشی می گیرد که در همسایگی آن قرار دارد. زمانی تجارت آن با غرب و حتی با شرق بسیار سریع بوده است؛ با وجود ورود زیاد امتعه برتانوی حالا نمیتواند رفاه قبلی خود را به نمایش بگذارد، با آنهم تولیدات بومی آن سالم و درحال رشد است. این شهر بخاطر لباس های ابریشمی راهدار و ساده (گلبدن و داری) اش بسیار مشهور بوده، سالانه به لاهور و سند صادر شده و نسبت به مصنوعات تمام ممالک دیگر ترجیح داده می شود. برای شرق هم ابریشم خود و هم مواد خام حاصله از بخارا و غرب را ارسال می کند. برای غرب نیز پنبه و پارچه های سفید درشت می فرستد که مهم ترین تولیدات صادره آن بوده و خراسان در پی آنست، جائیکه موقف آن هنوز در رقابت با کالای انگلیسی قرار دارد، البته تا جائیکه تقاضا وجود دارد، زیرا کیفیت آن به مراتب پائین است. تقاضا برای پارچه های پنبه ارزان قیمت برتانوی امسال به نیم کاهش یافته است؛ سال گذشته مقدار فروشات حدود 50 هزار روپیه بوده و امسال کمتر از 24 هزار بود. انواع چیت های گلدار و لنگی های درشت فهرست البسه تولیدی را تکمیل می سازد: هیچ یک از پشم ساخته نشده است. ارزش این کالاها حدود یکنیم یا دو لک روپیه می باشد و بخش زیاد آنها صادر می شود. انواع درشت قاشق- پنجه، کاردها، قیچی ها و چاقو ها و آنهاییکه توسط ملوانان استفاده میشود، نیز در دیره غازی خان ساخته شده و صادر میشود. بازار آن متشکل از 1600 دکان است که 530 دکان آن مصروف بافندگی و فروش کالاهاست. شهر یک نمای رفاهی دارد که در مجموع مختص به حمایت آقای وینچورا است که تا این اواخر رئیس ناحیه بوده است. نفوس آن حدود 25 هزار نفر است. گفته می شود که توسط بلوچ ها حدود 300 سال قبل اعمار شده و نام آن مدتها دربین "غازی خان" و "حاجی خان" در نوسان بوده است. این شهر قبلا تابع تخت کابل بوده، اما حدود 25 سال قبل بدست سیکه ها افتیده است. آنها آنرا در اختیار بهاول خان گذاشتند که هیچ علاقه به نگهداری آن نداشته و افسران آن تقصیر زیادی در اخاذی مردم داشتند؛ اما از 1832 بدینسو که اداره آن بدست سیکه ها افتیده، بطور روزافزونی بهبود یافته است.

دیره غازی خان

زمین های اطراف دیره غازی خان بسیار حاصل خیز است: شهر بطور گوارا در یک مملکت هموار واقع شده، حدود 4 میل از اندوس فاصله داشته و توسط باغها و درخت های بلند احاطه شده که در بین آنها خرما غلبه دارد. در حقیقت گفته می شود که در اطراف دیره، کم از 80 هزار درخت خرما وجود ندارد. با آنهم با ارزش ترین تولید این محل رنگ بوده و 2 هزار من آن امسال به غرب صادر شده است؛ من مطلع شدم، این مقداری است که این محل میتواند تولید کند. بهترین نوع آن حالا به 65 روپیه فی من به فروش میرسد، کیفیت وسطی آن حدود 50 و بدترین آن حدود 32 است: این صادرات به تنهایی حدود یک لک روپیه است. رنگ تولید شده در بهاولپور دارای کیفیت پائین است؛ اما ارزان تر بوده و در پهلوئی فروش محلی دارای بازارهای در کابل و بخارا می باشد. پنبه دیره غازی خان دارای کیفیت عالی و نرم است؛ 25 هزار من قابل برداشت می باشد: این مقداری است که حالا صادر می شود. نیشکر نیز زرع

می شود، اما مقدار آن کم بوده و محصول سالیان اخیر است. محل از نگاه غله غنی بوده و گندم و جو آن عالی است، اما برنج آن سرخ رنگ و دارای کیفیت پائین است. قیمت برنج در جون 1837 قرار زیر بوده، روپیه رایج آن مربوط شجاع الملک و تقریباً معادل شکارپور است که هم اکنون شرح داده شد:

3 روپیه	برنج، فی من 40 سیره، 80 روپیه برای یک سیر.....
2 الی 1.75	برنج، درجه دوم، 1.5 من،.....
1	گندم، 1.5 من،.....
1	غله، 70 سیر،.....
1	دال یا مَهری، 2 من،.....
1	مونگ یا ماش، 50 سیر،.....
8.5	روغن، فی من،.....
4	تیل، فی من،.....
3.5	نمک، فی راجا، یا یک من، 25،.....
1	نمک بومی، 2 من.....
3.5	گر یا مولاس.....
16	نیشکر، فی من.....

دیره غازی خان در وقتیکه تابع کابل بود، عاید سالانه حدود 12 لک روپیه داشت؛ حالا عاید آن حدود 8.5 لک روپیه و آنهم در طول دو یا سه سال اخیر بوده است. مملکتی که این مقدار عاید دارد ناحیه سنگور در شمال و حرنند دجیل در جنوب است؛ همچنان کوشی در مقطع اندوس. مالیه مربوط عین شخصی است که حالا حاکم ملتان بوده و رو به بهبود است. روستا های اطراف دیره غازی خان فوق العاده زیاد است: آنها تقریباً همه مسلمان اند؛ در شهر دیره غازی خان دو قبیله تقریباً معادل وجود دارد، در آن حدود 125 معبد هندو و 110 مسجد خورد و بزرگ موجود است. دیره غازی خان با تمام ممالک اطراف خود توسط راه های خوب ارتباط دارد، به استثنای سمت غرب که به هیچصورت قابل تمجید نیست. فهرست بازارها یا محلاتی که به آنها منتهی می شود، خالی از مفاد نیست: اسنی، حرنند، کوچ، گنداوه، میتان، شکارپور، بهاولپور، خیرپور، اولاه، یان، حیدرآباد، ملتان، لاهور و امرتسر.

بازار دیره غازی

من گزارش خود از این شهر را با شمارش انواع دکان های بازار آن به پایان میرسانم که از نگاه احصائیه قابل اهمیت است.

تعداد دکان	فهرست دکان ها در بازار دیره غازی خان در اندوس
115	فروشنندگان کالا (تکه)
25	فروشنندگان ابریشم
128	بافندگان کالای سفید
112	بافندگان ابریشم
25	پاک کنندگان پنبه
17	فروشنندگان پنبه
219	معامله کنندگان غله
55	بوت و کفش سازان

25	عین چیز..... هندو
15	کلاه سازان
50	خیاطان
15	قصابان
40	سبزی فروشان
32	میوه فروشان
30	شیر فروشان
75	شیرینی فروشان
40	آشپزان
10	حکیمان
30	بقالان
30	فروشنندگان عاج، شیشه و غیره
45	آهنگران
25	مسگران
60	زرگران
12	آلات برنده
9	خراطان (چرخکاران)
30	بانکداران
20	سراجان
50	شستوکاران
15	رنگمالان
30	فروشنندگان تنباکو و بنگ
12	فروشنندگان نمک و "گل سرشو"
18	نل فروشان
18	کاغذ فروشان
165	دکانهای بسته و نامعلوم
1597	مجموعه